

دینان و دینان لایزال و ابدی نسخہ

کتاب

بیت و اعمی حسن و حلا و طبع

[illegible][illegible]

کتابخانه ملی ایران

نماز کن اگر در سزا باشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقربوا الصلوة الا بخیر و طهرا
 ای فرزند پسند خداوند آنست که نماز را به نیانت کنی اگر قضا شود و بار به نیاز و آلتی معذرا
 عیت سجد در کف توبه برب دل پر از دوق گناه به معصیت اخذ می دیر است
 مایه زبان در ذکر و دل در فکر خانه به چه حاصل زمین نماز پنجگانه به چه شد اگر مصمم
 در پیش به به چو دل در فکر گاهوش به به عیال بد شنید که زندگانی بایش و دانی
 و گرداب پریشانی و آن بر تنوع است اول زندگانی بهیمت و آن هرگز از خس و خوارالم
 پاک گرداند آیه گرید و لک این شتی رتبه دوم زندگانی استیست و آن مرکب نفس به سفر
 مستعد و مشغول در دو سوم زندگانی دوستی است و آن موجب آزادی و شمر شادی است
 خوشدلی که قطره ازین آب حیات چشمیده و از خلق رسیده و باقی آرمیده است و آنچه جز
 نیست گرداب پریشانیست که نباشد زندگی در بندگی به مرشد بهتر ازین به
 زندگی به کسی که ازین بی نیست مرگ آسایش است و زندگانی آسایش و پس نفسی که در یاد
 او معمو باشد بایر و دست و لاله نور در گردن شعله نور یکیم یاد ملک و اجلال به خوش بود
 از عمر صد بیت سال می باشد شنید که موجب غرور دنیا و چیز است اول شرف است
 استخوان و شویت قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تملک فی شئ الا شئ فی شئ اول شرف است
 اعیان حسب آن بر چهار نوع است اول غرور علم که رتبه باو عجب است **ع** موهو
 گشتی و اگر نیست به خود کی او از کجا و کیستی به از خود اگر چون کی ای بشعور به پس نباشد
 بر چنین علمت غرور به العلم حجاب الا که در شان ایشان است دوم غرور قوت که شعاع
 است **ع** آدمیت مشک است ای آدمی به چون برین و آو رها نمی به
 آدمیت به نیست به آدمیت به رضای دوست نیست به آدمیت که تقوت
 به نمی تواند که آدمی بهتر بود به سوم غرور حسن که بیشتر از سایر است **ع** سبزه خاک است

[illegible][illegible]

خوش بود اما چو گل با باران چون زار رنگ گل جاویدست به پس تر ازین بوستان امیدست
چنانم غم در دولت که خم شراب جودست و خط است خود رستی این امر در اعظم مانند غم
در سبیل سخن شراب غرق شد و فرمود از دو زمین آتش ملاک گشت کسان هرگز و کمر داده
ترا به و یعنی است که داری بدست غری چند سپید بود و گزندی غره بر تیغ کسی به چو خوش
میر و گلزار رختاوندند به آگاهی الشوائب و مانی الارض می باید شنید که این
فکرم را از کوچه بین و تو خبری اورد و نمهند دایل دل برادر وادی تجویر گردان نکنند و در
حجاب از پیش چشم اوردند و حقه طمانیت پیش آرد یا ایها النفس الطیلة ارحمی الی
سبک را خفته خفته مشنوی از دور به یومنون بالغیب به بر بیان طلب
که سیکم میباید این مدرست بجای آواز به از سینه بسید میرد از به پس اگر گشت
بیش بان بر یگان بود اگر خوشتر خدای سخن و مان یک گشت بود یا سخی ای شمس ساز
می طلبی تا خفته بر سر من و دیوانه با انگه خوش سید و از راه کند ناله نمی یسا که
زنگانی به خفته با غفلت شین بود و هرگز به خفته شین اما غفلت تیغ که گویند و
الارض منظر و کیف کان به آخرین خط غفلت جهان اگر نشیند از غم می بشنید به
صبا و فلک و دومی به خوش به از به شکار کسان پیش ایای سخن شعور و دانی با به
در پی نا و با جواب به خوش دای بر جال سیکه زنگانی شیرین کرد و مرا تیغ کرد و کوزه شد و
قطره زهر خردی ای فرزند عزیز خاقل نیست که به از زنگار و تلک لاشمال نصیر به لاش
تفکر و آن بر سه قسم اول تفکر حرام و آن بر سه نوع است اول تفکر بگونی است
و تقدس که شمر حیرت است اما تفکر دینی ذات الله و تفکر دانی آلاء الله بر جال او
حاجب حیرت است به هر گیتی است شراب حیرت است و دوم تفکر در انجام کار حکم مصالح
وی که ششم است اما التفکر فی کائنات لسان الین علیون فی آخر فار و است آن علم
و کان و را و ششم ملک یا خد کل عینة غصبا سوم تفکر در اسرار خلق و آن نهال

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان
 در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان

مرشد کامل هر رویت و پیش مردم تصویر بی حاصل ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
 وعلی ابصارهم غشاوة **ع** یک نکته برست اگر شعورست به در نه چو چای پیش کمر
 است به پس شبنوای فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خدای یگان را رخ آورد
 خود را وظیفه خوار سرفه عالم او هستی دیگر چار شد و میخوابی و مرشد چای جوئی **ع** و شبنو
 خواب غفلت بودم به ناگاه سحر شد نگشتم شبانه ناگاه خروش بلبلان سحری به غفلت
 چو گبوش من رسید از گلزار به بهارستم و بخود ملاست کردم به حدیث که من خواب مرغان
 زمین دست گشته بر نیاید کاری به یاران چه توان شدن مرا آخر کار پس اگر از هر طریق که
 معرفت جوئی زیاده از شناخت بویست او و عبودیت خود بنده او در کارست و اگر راه حلیست
 جوئی بنده خود نگار را با مصاحبت چه کار **ع** بیدم بپوش نباشی یک نفس به بندگی شکر
 باش مبین **ع** اینکه گفته باده مویست آگهیست که از ازل در ساعده و ستان ریخته اند و جز آنها
 و کل دوستی شسته ترابی که مرشد کامل چاره نمی بینیم تا اداره نشوی **ع** این طاعت گلی هنوز خام
 دولت نه نصیب هر که است به این پرده و در میان دست به این پرده کسی در و که مرست
ع یا شبنو عوام می آید چون کاشانه از جنون امی نام نهاده و می آن بود که کند سر و در
 دل جو شده آب انگور در سبزه گل آنرا بجام صاحبان بریزند و این بجام بخورد آنرا است
 گنبد از باده این اساقی پروردگار **ع** شبنو می اسی صائم در مقام لیل یکدم مشرب بهم بکن میل
 آن باده که صاف از زلال است به آن می که مشرب هم حلال است به آن باده که می خمار شد
 آن نشه که باید باشد به آن باده که در دوسر باید به آن می که تیر نظر کشاید به آن می که نباشد از
 عقاقیر و کشر **ع** خدا آن نه تعذیر به که جمعه زان بکام نریزی به در شتر ز گورست نریزی به
ع یا شبنو ای فرزند عزیز با این حتی که بانست از خود بیکانه می بنیادم و تو هم مرا با این
 خصوصیتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو **ع** شبنو شکر الله انما فیض
ع یاری خلوق نیاید هیچ کار **ع** سخی کن در یار سب پروردگار

شبنو ای فرزند عزیز با این حتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 خصوصیتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 شبنو ای فرزند عزیز با این حتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 خصوصیتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو

شبنو ای فرزند عزیز با این حتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 خصوصیتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 شبنو ای فرزند عزیز با این حتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو
 خصوصیتی که بانست از خود بیکانه بنیاد و امید وفا از کس در از تو

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان
 در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان
 در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی در ماه رمضان

از آن عین ساز با نیکو از دست نبرد که در این عالم است
 و در این عالم است که تو اگر باشد و تو نگردد است که بسوی مقدمه مردم رسید
 پس در این عالم که عینانی دارد و تو نگردد است سلطانیکه خراج از عینانی بتانگه اوست در نوزده
 تو نگردد نبود مال دیگران درون تو نظر بنان گدائی تو نگردد ان کنند و غنای دو قسم
 اول غنای دل آن بر سه گوید است آنچه از طلال آید چنت است و آنچه از اهرام آید چنت است
 و آنچه از قدر با احتیاج افزون شود و عقوبت است و عین غنای دل آن نیز بر سه چیز است که متنا از دنیا
 بهتر خواهد مرادی از بهشت خوشتر طلبیده آرا سگهای از زمین آسمان دیگر چه علامت آن
 خوشنود است و ظاهر باطن عینانیکه آدمی برانگه شود که سیاهی از دلش برود و سیاهی
 از مودای بر حال سیکه مویش سپید شود و دلش سیاه ماند و ظاهر انشوی بر مردگار آگاه
 باریت کن بحال خوش نگاه ده مگر اگر شد ترا چو تار سفید چه شد اردل بود چو زانچ سیاه
 و بهشت بر سر منگی عینان از حرات و دوزخ سوزان سخت تر است و علامت و تسلیم رضا از
 کو تریخت الما و شیرین تر از گل آفتاب مشغولون با تریخت و اهل النار مشغولون بالدار کوانی
 مشغولون بی شادی از برای بهشت است بندگی نارامد که دوستی بود انجان کار مزدور
 می بایست بند آدمی چون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد ز بانته عیب
 دیگران کوتاه گردد و در زبان عیب بگیرد آنرا از ان شود که خود را بی عیب کار خود را
 بی عیب انگیند که صاحب جمل مرکب باشد مشغولی و می شب باند بوشان نوبهار
 داشتیم پاکیزه و می در کنار نه در حین من بودم دیدار او به فلغ از جو قریب زشت خود خرم
 من بودم و دلدار بودم و لیکه ز گیسو بر سر میدار بودم و گفته ای ز گیسو خدا را چشم کوشش تا به
 عیب نداده نوش کی به بیابانی انهم کوشش کنان چون تو باشی کوشش کنان و گفته ای
 رفعت کرد و یوانه از شمار اهل بیگانه که با گلشن به تماشای نیم چو تو غوغائی و عینانی نیم
 مشرب با مشرب جاموشی آنچه در طریق ما که سرگوشی آنچه در حین بر نیک و بد و دیده ام

سوا ای کیمیان و صفت کارزار
 باوشن کار از تمام عالم صفت
 گذشت نوکر اتم و کردار و تکیه
 در پیشگاه ارباب و دران
 مشفق اشدین و خانه ظاهر اند
 نعم و در جانی نزد ارباب
 شومندگی که بسبب کما فو و در
 مشعل و شکر از اعدا رخ و صفت
 صدق شومندگی از دین و در
 خدمت شومندگی از دین و در

دو نوع مبتلا اند به آتش و فواید بسیار
من متوجه ازین معنی عاشقان
سوی خواستگاری او از جنت
بهشت کار دارند و ام شده
فوله نادانهای بهشت است
یعنی عبادت و ریاضت برای بهشت
نی گنشم چرا که در دوزخ نیست
بخشش نفس از بهشتی و احسان
و هم سبب مغفرت و عفو است
که بی تعلل طلب میگردانند و میگردانند
نی کار میگردانند و میگردانند
آنها بهشت را میگردانند و میگردانند
از دوزخ میگردانند و میگردانند

عبدالرشید بن عبدالمطلب
بنی هاشم بن عبدالمطلب

[illegible]

بهوای وصل لدا ربودند اورا بجز او دیگر در کار بود و در بارگی که جان دل باز نداشت
 آنجا چو مجال ملق و دستار بود می باید شنید که سیکه پستی موموم خود اسعد مست خود
 معلوم کرد و باز معدوم شد حدیث شریف **مَنْ قَاتَلَ ابْنَ مَرْثَاةٍ**
 و دیده خود را و دانی کیست پستی پستی نیست و چون درین آمدی مردان پشتر
 شمع وی دست ابرو و نه باش می باید شنید و ناراجون گری در کار روزگار
 بر کردار ناشایسته خود بس کند و از اجزای آن بشناسد خود را سختی آن سزا نیست بدانند
 عدالت عالم حقیقی بر حق است و چون کتایب سر از جیب شنیدگی بزار و خود را این قدر
 بیند اورا مهربانی **یا رب** بن گریه سر هر از نیکی خویش تو گذر عیال شنید
 که زندگانی نفسی و دنیا نفسی نداد از او قیاس هزار حلقه دایم مونس نظر آید و دانا و در حق
 کار هر دو عالم **سُبْحَانَكَ اللَّهُ يَا بَنِي الْاُمَمِينَ** حقیقت کافورین با کسی نیا بجا چشم بینا نیست
 رفعت بخدا قسم آنهم نفسی نه هیئات که هر کسی انی نفسی نه هم در نفسی و هم بدایم مونس می
 باید شنید که آدمی چون پسند دولت حکومت تمکین و ابواب اسباب محبت بر دست
 کشاده خایط هر باطنی از آن داده باشد بهر شایستگی که در آنوقت نصرت حق نعم است
 توفیقات چه جوید و یکی اوقات اینچون مرگ قیامت موم و داند و بداند که محک امتحان پیش نهاده است
 و عاریتی به چشم داده که **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سُلَیْمَانَ** از جمله ملکات مملکت داند که **سُبْحَانَكَ اللَّهُ**
 من خیر فی الاقوال و اعلیٰ فی النظم ان کیدی یخین کبایق نفس انسانی از او و آن خصل
 بهیسی حیوانی موصوف گشتند و اگر صد شیطان جنت از قرب او بپا و خیمه
 رفتند شنید می که سلطنت بر سر فرعون چو آرد و دولت باقارون چو گریه
 نصی فرعون الزول فاخته ماه آید او نیلای می باید شنید که نفس آدمی
 طفلیست خیسره فناوان که برگزیند ادب گوش نگیرد آنچه بیا موزند فراموش
 گرداند پس اگر زجر و توختن پیش آئی باشد که آثار تربیت بر وی شرب شود چون

[illegible][illegible]

ان کے بعض بہائیوں کا خانہ داروں کی امید نفع و ضرر کی نفع بخش حقیقی سی قطع کر کے حمایت اگر تیکو
 جبل المستنیر اپنی منفعت کا سمجھا ہی اور بعض اُمور معیوب شرعی اور عقلی کو طلب خاطر اختیار فرمایا ہے
 تفصیل و سکی یہ ہے کہ اقل و کفی خیر کا اکثر والہی سی اعراض کر کے مقتضای ہوا و ہوس نقصان
 کے اکثر کتب قدیمہ و جدیدہ کو کہ شہرت افکی باعث رون اسلام اور موجب رواج عقاید حکام
 کے سے بعلت حقوق نصیحہ و تحشی و ستبہ کی حرشیری کرانا شروع کیا ہے تاکہ وہ
 کتاب دوسری جگہ نہ چپی ہاری ہی گرم بازاری رہی اگر چہ یہ امر مصالح معاش کی حق میں خوب ہے
 یہ ونداری کہ معیوب ہی اس لیے کہ حرشیری کرانی سے کتب نہ ہر جگہ پھین گئے دیکھنے
 کے کہ اگرچہ بہتین کے مسلمان بہائیوں کو زیادہ قیمت سی کہ لازم قلت مبیع ہی استفادہ اون
 کے مسئل ہوگا فیض کثیر خیر جاری کیسے موقوف و باطل ہوگا اور یہ شعار ونداری نہیں کہ
 اپنے فائدہ قلیل موموم کی لیے فائدہ عام براور ان اسلام کو موقوف کریں اور تمام مسلمان
 بہائیوں کو فیض علوم دینی سے محروم کہیں ایسا امر اختیار کرنا عقلا کی نزدیک نہایت مذموم سی
 اور استہجان اسکا قرآن شریف سی ہی معلوم ہی متباع لکھتے تھے ائمہ اسی کے بیان میں ہے
 یقیناً انہو ائمہ انہیں کے شان میں نفع دنیا پر ضرر آخرت قبول کرنا عامہ مسلمانوں قلیل المعاش
 کو موموم فیض سے محروم کرنا ونداری ہی بہت عبید ہے کیا نہیں جانتے کہ اسے نقص
 کی حق میں کیا کیا و عبید ہے مقتضای تقویٰ اور ونداری یہی کہ کثرت کتب وین سے مسرہ
 ہوں خود ہی کثیر و ازرائی میں ہی کریں کہ خدای ماحور ہوں زیادہ اگر توفیق برقی ہو رسایل فقہ کتب
 اسلام قرآن شریف خیر الکلام چہ اگر لکھتے تقسیم کریں اکتساب نافع عظیم کریں اور اگر یہ نہیں ہو سکتا
 تو کیا ضروری کہ انہیں خیر میں داخل ہوں اور مضار میں نہیں شامل ہوں اور حرشیری سی جو فائدہ
 سمجھیں بہن رحم بطل ہی محض بفیائدہ لا حاصل ہے جو شخص اس بذت ذمیر سی مطلع ہوگا اور اس
 کتاب کی مول لینی سی ناہ کہ پچھلے مسلمان نہاد کو نفرت ہو کی نہایت اس خیال خام کی صورت ہی کی اگر
 فائدہ ایسا بعنوان احسن منظور رہتا تو وہ امر کرتی کہ باطل حاصل ہوا فیض خیر باطل نہوتا مثلاً ایسا تھوڑا نفع
 لاکھ پر مقرر کرتی کہ دوسرا پچاس لاکھ آپ ہی چاہتی مسلمان ازرائی قیمت سی آپ ہی کی خیر خواہی کا وہم
 اگرچہ حرشیری کا جو فائدہ کو فتنہ بل ظاہری پران کی فتنہ و اور اک سی باہری بھجوائی جسکا نتیجہ ہی و تقسیم اسکی ہوا
 آپ ہندو، مسیحی، اور جو لوگ کہتی ہیں وہ بھی نہیں سنتی چونکہ الدین نصیحتہ داروی ہم مقتضای اخوت
 اسلام ہی ہیں اگر مقبول ہو ہم ہی احراز ثواب کریں مطلب حصول ہوا و علینا الا الیلاخ ہم شکر

٢١٩٢
٥٠

DUE DATE

١٤.

